**باسمه تعالی**

[فرع أوّل: قبل از وضع کفن بر زوجه 1](#_Toc20581126)

[فرع دوم: بعد از وضع کفن بر زوجه 1](#_Toc20581127)

[شبهه: خروج کفن از ملک زوج با وضع آن بر زوجه 2](#_Toc20581128)

[کلام مرحوم صاحب جواهر و مرحوم خوئی در جواب از شبهه 2](#_Toc20581129)

[جواب از ادّله ملکیّت زوجه نسبت به کفن 3](#_Toc20581130)

[کلام استاد 4](#_Toc20581131)

[انکار تعیّن کفن بالوضع علی الزوجه 5](#_Toc20581132)

[جواب استاد از انکار 5](#_Toc20581133)

[جواب استاد از شبهه 5](#_Toc20581134)

**موضوع**: احکام اموات/تکفین میّت /مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم

در مسأله یازدهم، مرحوم سیّد سه فرع را فرموده است، که دیروز مبانی آنها را گفتیم.

### فرع أوّل: قبل از وضع کفن بر زوجه

فرع اول اینکه زوج بعد از زوجه فوت کرده است، و مالی که دارد، فقط به اندازه کفن زوج است یا کفن زوجه؛ ولی هنوز بر زوجه نپوشانده­اند؛ که مرحوم سیّد در این فرع فرمود زوج أولی است. این فرع اول واضح است و بحث ندارد، چون غایت مطلب این است که کفن زوجه، دین است بر زوج، روایت می­گوید (اول ما یخرج من مال المیّت کفنه ثم الدین، ثم الوصیه ثم الإرث) که مقتضای این روایات، تقدیم کفن میّت است بر دیونش.

### فرع دوم: بعد از وضع کفن بر زوجه

فرع دوم اینکه کفن را بر زوجه وضع کرده­اند، و بعد زوج فوت کرد؛ مثلاً تصادف کرده بودند و زن مرده است، و مرد زنده بود، و بعد از اینکه زن را کفن کردند، معلوم شد که زوج هم فوت کرده است؛ ولی هنوز زن را دفن نکرده­اند. مرحوم سیّد فرموده حتی بعد از وضع هم زوج أولی است، و باید کفن را از زوجه نزع بکنند، و بر زوج بپوشانند. که دلیل سیّد روایات (اول ما یخرج من مال المیّت کفنه) است.

#### شبهه: خروج کفن از ملک زوج با وضع آن بر زوجه

مشکلی در مقام است که کفن زوجه که بر زوج واجب است، یا به دلیل نفقه است (کسوه)، که کفن هم کسوه است؛ یا به دلیل خاص (علی الزوج کفن امرأته اذا ماتت) است، شبهه این است که اگر به ادله زمان حیات باشد، ظاهرش دین است، ظاهر (علی المولود له رزقهنّ و کسوتهنّ) دین است؛ و همچنین ظاهر (علی الزوج کفن إمرأته) که بعدش عینی را می­آورند، دینیّت است، ظاهر هر دو دلیل، دینیّت است. و مقدّمه دوم، دین به قبض داین، متعیّن می­شود، و ملک داین می­شود. مقدّمه سوم همین که کفن را بر زوجه وضع کردند، این قبض دین است، (قبضُ کلِّ شیءٍ بحسبه). نتیجه اگر زوج بعد از زوجه مرد، و آن کفن باقی مانده را بر زوجه پوشانده باشند، حقّ برداشتن ندارند؛ چون از ملک زوج خارج شده است؛ و روایت (اوّل ما یبدء من مال المیّت کفنه) معنی ندارد؛ چون در این صورت زوج مالی ندارد. این شبهه سبب شده که بعضی­ها در فرع دوم گیر بکنند.

##### کلام مرحوم صاحب جواهر و مرحوم خوئی در جواب از شبهه

به همین مناسبت مرحوم صاحب جواهر[[1]](#footnote-1) و مرحوم حکیم و مرحوم خوئی، وارد این بحث شده­اند که آیا کفن زوجه، ملک زوجه شده است، یا ملک زوجه نشده است؟ ابتداءً گفته­اند کفن زوجه از ملک زوج خارج نشده است، اول این را تثبیت کرده­اند؛ و بعد از آن سه مقدّمه، جواب داده­اند. مقابل این ادّعا این است که کفن از ملک زوج خارج نشده است.

در تنقیح[[2]](#footnote-2) دو شاهد آورده برای اینکه از ملک زوج خارج نشده است؛ یکی اینکه زوج می­تواند آن را تبدیل بکند. (این را مرحوم صاحب جواهر هم دارد، فرموده کفن ملک زوجه نمی­شود، و لذا یجوز إبداله).

مرحوم حکیم[[3]](#footnote-3) از این جواب داده است که این دلیل نمی­شود، چون ممکن است بگوئیم این از باب ولایت زوج است؛ اینکه کفنش کرد، از ملک زوج خارج شد، ولی ولایت دارد؛ ابدال جایز است، هم با عدم خروج از ملک سازگاری دارد، و هم با خروج از ملک. (و بعید هم نیست که زوج هنوز بر زنش ولایت داشته باشد). لذا این شاهد اول مرحوم خوئی ناتمام است.

شاهد دوم مرحوم خوئی، اینکه اگر سیلی بیاید و زوجه را ببرد، یا گرگی بیاید این را بخورد، و کفن باقی بماند، زوج آن کفن را بر می­دارد و به ورثه نمی­رسد؛ و اگر از ملکش خارج شده بود، وجهی نداشت که زوج مقدّم بر دیگران باشد.

ممکن است کسی که در مسأله اشکال دارد، بگوید همانجا هم واضح نیست که زوج حقّ دارد که کفن را بردارد، و زوج با بقیه سیّان است، منتهی اینکه زوج بر می­دارد، و مزاحم ندارد، از این باب است که این کفن دیگر طالب ندارد.

یک منبّه دیگری هم که در بعض کلمات آمده است برای اینکه ملک زوجه نشده است، از باب اینکه زوجه میّت است، و میّت هم قابلیّت مالک شدن ندارد.

و لکن این هم درست نیست، چون ملکیّت از امور اعتباری است، و در امور اعتباری، استحاله معنی ندارد؛ ملکیّت میّت اشکالی ندارد؛ در وقف­های تملیکی، مثلاً برای امام حسین (علیه السلام) وقف تملیکی می­کنند، که هیچ اشکالی ندارد.

##### جواب از ادّله ملکیّت زوجه نسبت به کفن

این بیاناتی که برای اثبات ملکیّت آورده­اند، به ذهن می­زند ناتمام است؛ اما مرحله دوم که جواب از ادله ملکیّت باشد. جواب از دلیل اول، همانی که قبلاً گذشت، که قصور دلیل، بود؛ دلیل انفاق شامل بعد از موت نمی­شود. اما اینکه ظاهر (علی الزوج کفن إمرأته اذا ماتت) که عینی و ذاتی را بر عهده قرار می­دهند، ظاهرش دینیّت است؛ و وقتی دین شد، این دین به وضع، قبض می­شود، و از ملک زوج خارج می­شود. در تنقیح[[4]](#footnote-4) اشکال کرده که ظاهر (علی الزوج کفن إمرأته اذا ماتت) دینیّت نیست؛ اگر کفَن باشد بالتّحریک، حقّ با شماست، و لکن معلوم نیست که قرائت آن کفَن باشد یا کفن؛ اگر کفَن باشد، دین است، ولی شاید کفن باشد، که می­شود تکلیف. و در روایات هم در خیلی از موارد کفن (بسکون الفاء) آمده است (غسله و کفنه و دفنه)؛ بله در یک جاهائی کفَن آمده است (ثمن الکفَن یخرج من اصل ماله)، که در این جاها قرینه دارد. محل بحث از جاهائی است که نمی­دانیم کفَن است یا کفن.

إن قلت: اینجا هم قرینه داریم که کفَن است، شما قبول کردید این روایت عبد الله بن سنان که صدوق آورده است، مرسله نیست، و تتمّه آن روایت قبلی است؛ (ثمن الکفَن یخرج من أصل المال، و قال ..)، آنجا که قطعاً کفن است، پس این هم کفَن است.

قلت: ممکن است عبد الله بن سنان جمع در روایت کرده باشد؛ ممکن است یک دفعه (ثمن الکفَن) شنیده است، و در یک راویت (کفن إمرأته) شنیده است، ولی هر دو را در یک جا آورده است. پس این قرینیّت ندارد.

إن قلت: صدوق این روایات را بالقرائت دریافت می­کرده است، و مجرّد کتابت نبوده است؛ پس وقتی که صدوق اینها را قرائت می­کرده و در کنار هم آورده است، به ذهن می­زند که اینها را یک جور قرائت کرده است، و قرائت واحده بوده است.

قلت: بالفرض نسبت به مرحوم صدوق، قرائت بوده است، ولی نسبت به ما که کتابت است، و نمی­دانیم چه جور بوده است.

إن قلت: اگر شک کردیم فعل است یا عین است، اصل این است که عین است.

قلت: این حرف غلط است، چنین اصلی نداریم.

با این بیانات، ایشان انکار کرده که (علی الزوج کفن امرأته) دلالت بر دین بکند؛ از این روایت، دین استفاده نمی­شود.

##### کلام استاد

و لکن در ذهن ما این است اینکه علی الزوج استعمال کفن (بالسکون) در روایات هست، اما در جائی است که کفن را در کنار غسل آورده است. اما در مثل اینجا که فرموده (علی الزوج کفن إمرأته)، علی الزوج، مناسبتش با دین است، معمولاً دین را بر عهده می­گذارند. خصوصاً که در خود کفن هم (إنّما الأکفان ثلاثه) استعمال کفن، زیاد است؛ و خصوصاً که صدوق این را پشت سر آن روایت می­آورد، صدوق که می­گوید عن ابی عبد الله (ثمن الکفن یخرج من اصل المال، و قال علی الزوج کفن إمرأته اذا ماتت) که با توجه به اینکه آنها أعرف به روایات بوده­اند، ظاهرش این است که یک موضوع است. لازم نیست که بر ما قرائت شده باشد، همین که بر او قرائت شده باشد، کافی است. ظاهر اضافه کردن صدوق، این است که می­خواهد آن را تکمیل بکند، و تکمیلش به این است که این هم کفَن باشد. اینکه من گفتم کفن از اصل مال است، ولی در زوجه این جور نیست و کفنش بر عهده زوج است. اگر قبول بکنیم که صدوق این را کفَن خوانده است، با توجه به اینکه آنها أعرف بوده­اند، معلوم می­شود که کفَن است نه کفن. چه عبدالله بن سنان در یک مجلس شنیده باشد، که پر واضح است؛ و چه در دو مجلس شنیده باشد و در یک بیان بیاورد، و یا خود صدوق در کنار هم آورده باشد، معلوم می­شود که کفَن است.

#### انکار تعیّن کفن بالوضع علی الزوجه

درست است که دلالت بر دینیّت دارد، اما اینکه به وضع این کفن، متعیّن شود، و ملکش شود؛ نادرست است. اینکه در دین به قبض متعیّن می­شود، بخاطر آن تراضی فی البین است؛ و لکن این معنی در محل کلام متصوَّر نیست، در محل کلام، رضایت در ناحیه زوجه معنی ندارد. (انکار مقدّمه ثالثه)

##### جواب استاد از انکار

و لکن این هم قابل جواب است، ممکن است بگوئیم که دین است، و دین هم به إقباض تعیّن پیدا می­کند، و لو به قبض ولیّ، که زوجش ولیّ است؛ همین که گفت این کفن زوجه من باشد، (حال به مجرّد گفتن اگر قبول نکنید، ولی وقتی که اجازه داد، یا خودش وضع کرد بر زوجه)، این وضع، قبض آن دین، می­شود، و از ملک زوج خارج می­شود؛ چون هر دینی که قبض بشود و لو به قبض ولیّ، متعیّن می­شود. قبض میّت کَلا قبض است، ولی ولیّش که این قبض را امضاء کرد، دین می­شود مقبوض، و از ملک زوج خارج می­شود.

##### جواب استاد از شبهه

آنی که می­شود از این شبهه جواب داد اینکه این (روایت) حقّ را ثابت می­کند یا دین را، با حقّ هم سازگاری دارد. (مرحوم حکیم[[5]](#footnote-5) هم این جواب را دارد).

1. - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج‌4، صص: 258‌ - 257 (و لو لم يكن عنده إلا كفن واحد فالظاهر تقديمه عليها لما دل على تقديم الكفن على سائر الحقوق، و احتمال تقديمها عليه لسبق التعلق ضعيف حتى لو كان قد وضع عليها، لعدم زوال ملكه عنه بذلك، و لذا كان له إبداله، نعم لو دفنت فلا إشكال في اختصاصها به و إن لم نقل بخروجه عن ملكه أيضا بذلك، مع أنه محتمل لثبوت استحقاقها له، لكنه ضعيف لعدم صلاحية الميت للملك ابتداء، و ما يشعر به‌ قول الكاظم (عليه السلام) في خبر الفضل بن يونس بعد أن سأله «عن الميت الذي لم يخلف شيئا أجهزه من مال الزكاة؟- إلى أن قال له أيضا-: فإن اتجر عليه بعض إخوانه بكفن آخر و كان عليه دين أ يجعل الدين؟ قال: لا، ليس هذا ميراثا إنما هذا شي‌ء صار إليه بعد وفاته» ‌الحديث. و تظهر الثمرة فيما لو اتفق وجود الكفن و يئس من الميت بأن أخذه السيل أو السبع و نحوهما، فعلى الأول يختص الزوج به، كما لو كان الكفن مأخوذا من بيت المال مثلا أو تبرع به متبرع فإنه يعود إليهما، و على الثاني يكون ميراثا، و قد يحتمل أن يكون‌ الناس فيه شرعا سواء، لزوال ملك الزوج عنه بالاعراض، و عدم ملك الميت له حتى يكون إرثا، فتأمل). [↑](#footnote-ref-1)
2. - موسوعة الإمام الخوئي، ج‌9، صص: 129‌ - 128 (و الّذي يدل على ذلك أمران: أحدهما: أن للزوج حق تبديل الكفن بعد تكفين زوجته به، فلو كان ما كفّنها به ملكاً لها لم يجز للزوج تعويضه بوجه. و ثانيهما: أنّ الزوجة المتوفاة لو ذهب بها السيل بعد تكفينها و بقي كفنها أو أكلها السبع و بقي كفنها لا إشكال في رجوع الكفن إلى الزوج و لا ينتقل إلى ورثتها كما‌ سيتعرّض له الماتن عن قريب و لا وجه لذلك إلّا كون الكفن باقياً على ملك الزوج و لمّا لم يكن للزوج كفن فينزع عنها و يكفن به الزوج، فما أفاده الماتن (قدس سره) على طبق القاعدة). [↑](#footnote-ref-2)
3. - مستمسك العروة الوثقى، ج‌4، ص: 169 (كما أن القطع بجواز التبديل أعم من بقائه على ملكه، لجواز أن يكون ذلك لولايته على التجهيز). [↑](#footnote-ref-3)
4. - موسوعة الإمام الخوئي، ج‌9، صص: 130‌ - 129. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مستمسك العروة الوثقى، ج‌4، ص: 169 (اللهم إلا أن يقال: مجرد تضمن النص لكون الكفن في ذمة الزوج أعم من ملك الزوجة، إذ على المعنى الثاني- أيضاً- يكون في ذمة الزوج لأنه يكفي في اشتغال الذمة بالعين كونها موضوعاً لحق الغير، كما لو أتلف الراهن العين المرهونة فإنه يضمنها مع أنها ملك له. نعم لو تضمن النص أن للزوجة على الزوج كفنها تعين المعنى الأول، لكن النص خال عن ذلك. و حينئذ فمقتضى أصالة عدم ملك الزوجة الكفن البناء على المعنى الثاني، و مقتضى الإطلاق المقامي المتقدم البناء على الوجه الأول منه، و سيأتي في المسألة العشرين أن الحق تقديم الكفن على حق الغير المتعلق بمال الميت). [↑](#footnote-ref-5)